

گذشته را فراموش کنید و به جلو نگاه کنید

پیری برای جمعی سخن میراند...



پیری برای جمعی سخن میراند...

لطیفه ای برای حضار تعریف کرد همه دیوانه وار خندیدند.

بعد از لحظه ای او دوباره همان لطیفه را گفت و تعداد کمتری از حضار خندیدند.

او مجدد لطیفه را تکرار کرد تا اینکه دیگر کسی در جمعیت به آن لطیفه نخندید.

او لبخندی زد و گفت: وقتی که نمیتوانید بارها و بارها به لطیفه ای یکسان بخندید، پس چرا بارها و بارها به گریه و افسوس خوردن در مورد مسئله ای مشابه ادامه میدهید؟